

عَلَيْكُمْ وَالصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ
وَالصِّيَامُ وَالْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ

حاج آغا خان المعظم برادر کرم منش محمد حمید القیوم صاحب چاکر سب کلکتہ قریب علی اکبر آباد



از اہتمام مکتبین محمد قمر الدین ابن جناب حاجی شیخ محمد یعقوب صاحب مالک مطبعہ احمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

چیت که از دوات روپیه نمی آید ج بعدم قوی تحصیل از تمی آید پس هنوز روپیه
از ده نرسیده چگونه مالک از می سرکار داخل خزانه خواهد شد ج اکنون از دوات
روپیه آمدن غیر ممکن جز دستگردان سبیل دیگر بنظر نمی آید پس بیدر تو ترا می طلبید
ج میر و م س مکتوب محبت طراز مشعر سر سبزی مقدمه ورود یافت حاصل شفاق نامه
و روپیه انعام داده رخصت نموده شد و هر لحظه جو یان نوید شما میباشم ج اگر تو
تواری که بنواز و مرا پس انتظام محفل شادی و یوان واس دیده انقدر رسد و رشد
که شرح آن زیاده از گفتن و نوشتن است تو هم رفته بودی ج رفته بودم پس
چه می نوشی ج ما ست پس بار بار خمیازه چامی کنی ج از درد اعضا پس مرا از طبیعت
بر آور خود واقف گردان ج درین هفته غسل صحت کردند از فضل خداوند جهان
س مطلب سبق امروزه نشین شد اگر نشده باشد باز بخوان تا مطلب بیان کنم
و بنور خیال کن ج اکنون ضرورت بیان نیست فسیده ام پس از حلقه بند گیت
بیرون نیم تازنده ام بنده ام یقین بر گفتنم دارا می هر بان ج یقین از ذات تو چنین
است پس از دست یاری گلی بدستم رسیده بولیش دماغ را سطر کرد و تو هم بگیر و ششم
ج ششیدم خوب است پس طعام طیار است بروند و بخورند ج میسر دوم و میخورم
س مدتی شد که خط بر ادرم نرسیده بنا بر آن تردوی دارم ج موجب عدم فرصت
است جایی ترد نیست پس اگر سندانم نانی بدو ج بگیر و بخور پس حبس طیار
بطلبید و پارچه برای عید قطع کنانید ج امروزه شدن نمیتواند الا فردا سر
سروی بسیاری افتد هنوز سرمائی طیار نشده ج چرا طیار نمی کنانند و نمی پوش
س شنیدم ام که قاصدی رسیده نامه رسانید خبر بانم چه نوشته بود و همراهم واقف

ببینم قوی تحصیل از تمی آید پس هنوز روپیه از ده نرسیده چگونه مالک از می سرکار داخل خزانه خواهد شد ج اکنون از دوات روپیه آمدن غیر ممکن جز دستگردان سبیل دیگر بنظر نمی آید پس بیدر تو ترا می طلبید ج میر و م س مکتوب محبت طراز مشعر سر سبزی مقدمه ورود یافت حاصل شفاق نامه و روپیه انعام داده رخصت نموده شد و هر لحظه جو یان نوید شما میباشم ج اگر تو تواری که بنواز و مرا پس انتظام محفل شادی و یوان واس دیده انقدر رسد و رشد که شرح آن زیاده از گفتن و نوشتن است تو هم رفته بودی ج رفته بودم پس چه می نوشی ج ما ست پس بار بار خمیازه چامی کنی ج از درد اعضا پس مرا از طبیعت بر آور خود واقف گردان ج درین هفته غسل صحت کردند از فضل خداوند جهان س مطلب سبق امروزه نشین شد اگر نشده باشد باز بخوان تا مطلب بیان کنم و بنور خیال کن ج اکنون ضرورت بیان نیست فسیده ام پس از حلقه بند گیت بیرون نیم تازنده ام بنده ام یقین بر گفتنم دارا می هر بان ج یقین از ذات تو چنین است پس از دست یاری گلی بدستم رسیده بولیش دماغ را سطر کرد و تو هم بگیر و ششم ج ششیدم خوب است پس طعام طیار است بروند و بخورند ج میسر دوم و میخورم س مدتی شد که خط بر ادرم نرسیده بنا بر آن تردوی دارم ج موجب عدم فرصت است جایی ترد نیست پس اگر سندانم نانی بدو ج بگیر و بخور پس حبس طیار بطلبید و پارچه برای عید قطع کنانید ج امروزه شدن نمیتواند الا فردا سر سروی بسیاری افتد هنوز سرمائی طیار نشده ج چرا طیار نمی کنانند و نمی پوش س شنیدم ام که قاصدی رسیده نامه رسانید خبر بانم چه نوشته بود و همراهم واقف

مگر روان ج شکر اوست که خیریت است پس چه گویم در اوصاف قوج من آنم که من و انم
س حیرت زده ام از عقل قوج مجابیش مقسوم عقل را و خلی نیست س شکر اوست
که از فضل خدا و بنظر عنایت آن سر ایا عطا ناک و عابر بدین مرادم رسید و نسیم مراد
از گلشن اسید وزید و آن مراد حاصل شد که دلم نمی طلبید بعوض آن چه باید ج جبین
بر زمین نهاده شکر خدا و الا کن و گو که عنایت حق حدی ندارد و بعدش ضیافت فقرا
باید کرد س حضرت من بدرگاه غیب آگاه و عا نمانند حالا یقین است که چه که مقصود
از آئینه امید کشوف زودتر گردد و ج دست بد عالم که خداوند کریم جلد تر بمنزل
مقصود رساند س شفق کجای می باشدی فرقت یاران آفت جان ج ورنیوا
کشتکاری شغولی می باشیم ازین سبب از حاضری معذورم س شنیده ام که ببلغ
سامی این پیوندی بسیار آمده است ج آمده بود الا از باورفت س ماده گاو
چو شیر چه قدر سید به ج و د آثار بوقت صبح و نیم آثار بوقت شام سید به س
در نیوا و در کان تو چرا بسته می باشی ج باعث کار کجری بر دکان رفتن
نمی توانم بدین وجه در دکان بسته بماند س در آمدن به کتب این قدر تاخیر
چرا کردی ج کاری ضروری بود یا ختام آن توقف شد س اسپ تو خوب بود
چه شد ج از غفلت من فردی برد س چه می ایسی ج غسل س از هفته شد
به جویم باز او قیاب نیگردد و تو از کجای قی ج نزد مشتقی بود از دیا نم س امری آید
آب نمی بارد ایام کشتکاری می رود دیده باید چه میشود ج هر چه خواهش
خدا است خواهد شد س جلد نزل دامن بتلاش نسخه نگارستان دیده باید
تا که بدست است آید ج تا جزیل کتب در محانت شای فروکش اند

۱۰۰

مانند از تو بگوید
لی افشونی

فصل فی بیان
تاریخ و سیر

فصلیات و موضوعات

نفع نون و صلا و صلا

فان کو چک

۱۰۰

چند روز بعد

از خلیبان
و شانی

مجلس شورای اسلامی

مغول

از بیعتی که در آنست

کتابخانه

است

پس گداستان

23/11/2019

استادان محترم

برای تعیین این ضرایب، از روش حداقل مربعات

فان:

1943

02/12/2014

س سبوت چرا نمینخوانید ج باعث درو بهر س سین الدین کجارتج برای نوشیدن
آب س کالی چرن چه میکنید ج لوح مینویسد س کارو سن چه شد ج محمد اسمعیل
از کارو تو قلم می تراشد س در کوچه شخصی تراوشنام میدهد چه خطا کردی ج گناهی
نکرده ام بلا وجه و شنام میدهد س دیوانه است ج سبلس در خانه تو کدام شخص
با و از بلند مینخواند ج برادر زاده نیست س طعام چرا بد مزه است ج بیاعت علم
و ستیابی روغن زرد س چرا سکان تو نهایت خرد و تنگ است ج در شهر زمین بسیار
میسر آمدن نهایت و شوار این هم غنیمت است س درین روزها شکسته دل چرا بیباشی
ج باعث تسیدی س رنکر بزدل ستارم گم کرد چه باید کرد ج معاف بکنید س
برنج لالو تنکین بدستم نمی آید چه کنم ج در اینجا و ستیابی آن محال است س
علاج تو کدام طبیب میکنید ج عبدالرحیم س پیام سر ما شربت هرگز نوشیدن نباید
مرا از نوشیدن آن ز کام شد چه کنم ج بوقت نوشیدن منع کرده بودم چرا شنیدی
اکنون از من چه می پرسی از حکما پرس س بر سوال من چه حکم شیع گرفتاری معالیه
بدریعه تخانه دار س افسوس چرا بر نفس طوطی ما افتاد و نیش جان داد چه باید کرد
ج هر چه شدنی بود شد اکنون از افسوس چه حاصل س روز چه قدر باقیست
ج یک و نیم پاس س بر در کیشنبه بطرف شمال برای چه کار میرفتی ج بتلاش
بیزم رفته بودم س عقب مکان تو باغ کدام کس است ج نصف اند آن من
و نصف از آن برادر من س جانب شرق مکان تو کدام مردم است ج مکان
عمومی من س بام تو چرایی مرست افتاده است ج باعث نزاع و نا اتفاقی
برادران س از خانه تو چوک کدام سمت واقع است ج بطرف غرب س

ملک زان لفظ
نهان هندی
اسمیل است
فدوی آن در نگین
در ملی صباغ
حرف لغت
سرمانی فارسی
پدست هندی
این لفظ از
سین و صلا بود
آورد و نیمه
باقی و تشبیه
چرا و س
نیز کبر اول
آورد و تشبیه
دار و هندی
ما هم کاش کوفه
نبوت

س خسرو خوشداسن تو رخصت و دختر خود میخواستند چرا رخصت نمیکنی ج و جش
قابل اظهار نیست سن درین روز را چرا گشت خود را سیراب نمیکنی ج باعث
نقصان شدن دولا لب س کتابی که عنایت فرموده بودند که ما خورده ضائع
کردند اگر دیگر در کتبخانه باشد عنایت شود ج نزد من نیست الا از کلکته طلبیده
خواهم داد س بیازار رفته نرخ غله هر قسم دریافت نمایند ج از من شدن نمیتواند
دیگر کس را فرستاده دریافت سازند س اسامیان بغیر گرفتن فارغی داده دادن
روپیه نمیدارند درین باب چه حکم میشود ج فارغی داده روپیه بگیرند س
قوت خان فوت کرد و در روپیه بر اے خرج تجمیع و تکفین او نیست چه کرده شود
ج هر قدر ضرورت باشد از تحویل من بگیرند س در ششگاه چراغی نشیند
ج باعث گرفتن شل و خلوت میباشم س ترا از تخمیز می تاکی فرصت خواهد شد
ج درین عشره س بحضور جناب میافضاح تصدق حسین مد ظله شیخ
عبدالحافظ و عبد الرحیم بر اے خواندن در دو شریف و قرآن مجید کدام وقت
حاضر میشوند ج شیخ عبدالحافظ بعد طلوع آفتاب و عبد الرحیم بعد نماز ظهر س
وکان سیوه فروشان کجاست ج بر عبور پل کلان س خانه بروی ج روپیه
است س شمع روشن کن ج باد تند می وزد شیخ چگونه روشن خواهد ماند س
افسوس روپیه از جیب من افتاد که گویم ج غم مخور من برواشته ام س قبلا با از
عضی محرره بی واضح شد که بستی نفر اسامیان از بد معاملگی و سرکشی تحصیلدار
از کاشت خود مستغنی شده سکونت بموضع دیگر اختیار کردند باقی ماند با را ده
فرار شدن دارند درین باب چه صلاح است ج عزیزا تحصیلدار را موقوف سازند

دولاب باغیچہ دار مسعود
باب الفتح کے کلمات انوار
کے ساتھ
نیا نیا نیا نیا
اسباب و اسباب
معاذ اللہ
کون کون
دولاب باغیچہ دار مسعود
باب الفتح کے کلمات انوار
کے ساتھ
نیا نیا نیا نیا
اسباب و اسباب
معاذ اللہ
کون کون

و بجای او شخصی دیانت دار بقبر ستندس بر روز نخبه کجا رفته بودی ج به کنار
در یافته استاده بودم همانوقت دیدم که گشتی بگردانی افتاده غسرت شدس
مردمانیکه بران سوار بودند چه شدند ج کسانی که رشته حیات دراز میداشتند از دست
مرد کشتیبان رها شدند باقی بدار افتاد رفتندس انگشت تو چگونه زخمی شد
ج از حلقه ز غن سس حال نوشت و خواند میان چیددی و میان گیسپ چیت ج
نوشته آنها دیده ام حروف بس پاکیزه و لطیف اگر خواسته خداست بجزه قریب
بجنرل مقصود میرسنج عزیز باین بشارت دلم شاد شد خدا همچنین کندس درین روزها
مولوی عبداللطیف کجا میباشند با او ملاقات نمیشود ج نمی دانند که بجلقه
صوفیان بجز حق اوقات بسر میرندس سید علی رضا صاحب از فرصت کدام
وقت میباشند برای ملاقاتش خواهیم رفت ج از درود و طیفه تمام روز و شب
فرصت نمی ماند لکن بوقت زوال سس عده تحصیل ارمی بسر کار آقا سس من
خالیست اگر شمار منظور باشد حتی الامکان سعی کرده شود ج ازین چه بترس
ضرورت بخون خلاصه دارم به بطاریش چه قدر خرج خواهد افتاد ج دور و پیس
از مسجد ما هر دو مسجد مواابان چه قدر فاصله واقع است ج نیم کرده سس امام علی
کدام کتاب مطالعه می نمایند ج قصه گلدهسته بهار سس سر سترده را بغسل سس
تر و دیگر دو میدانی ج بلی کسانی که مورد سرندارند محنت و رنج بسیار نه کشند
سس روزی نه فرموده حضور فیض گنجور که آنرا هرگز زوالی نیست از سخوست وقت
من بستم نمی آید ج میرسانان در وقت حساب از من بیگیر و ترا چرانیده او را
بخوان و جش پرسیده شود سس آب از چشم من می آید چه کنم ج سر من کش

در روز نخبه کجا رفته بودی ج به کنار
در یافته استاده بودم همانوقت دیدم که گشتی بگردانی افتاده غسرت شدس
مردمانیکه بران سوار بودند چه شدند ج کسانی که رشته حیات دراز میداشتند از دست
مرد کشتیبان رها شدند باقی بدار افتاد رفتندس انگشت تو چگونه زخمی شد
ج از حلقه ز غن سس حال نوشت و خواند میان چیددی و میان گیسپ چیت ج
نوشته آنها دیده ام حروف بس پاکیزه و لطیف اگر خواسته خداست بجزه قریب
بجنرل مقصود میرسنج عزیز باین بشارت دلم شاد شد خدا همچنین کندس درین روزها
مولوی عبداللطیف کجا میباشند با او ملاقات نمیشود ج نمی دانند که بجلقه
صوفیان بجز حق اوقات بسر میرندس سید علی رضا صاحب از فرصت کدام
وقت میباشند برای ملاقاتش خواهیم رفت ج از درود و طیفه تمام روز و شب
فرصت نمی ماند لکن بوقت زوال سس عده تحصیل ارمی بسر کار آقا سس من
خالیست اگر شمار منظور باشد حتی الامکان سعی کرده شود ج ازین چه بترس
ضرورت بخون خلاصه دارم به بطاریش چه قدر خرج خواهد افتاد ج دور و پیس
از مسجد ما هر دو مسجد مواابان چه قدر فاصله واقع است ج نیم کرده سس امام علی
کدام کتاب مطالعه می نمایند ج قصه گلدهسته بهار سس سر سترده را بغسل سس
تر و دیگر دو میدانی ج بلی کسانی که مورد سرندارند محنت و رنج بسیار نه کشند
سس روزی نه فرموده حضور فیض گنجور که آنرا هرگز زوالی نیست از سخوست وقت
من بستم نمی آید ج میرسانان در وقت حساب از من بیگیر و ترا چرانیده او را
بخوان و جش پرسیده شود سس آب از چشم من می آید چه کنم ج سر من کش

آدمی را آوینست لازم است + عود را اگر بونها شد سیزم است + مچا عند الملاقات اورا
فغانیده خواهند داد که ازین حرکت نامناسب باز آید و لاجن او بهتر نخواهد شد
رج برادر م راست میگونی مگر قول سعدی علیه الرحمہ را چرا فراموش میکنی شعر
خوی بد در طبیعت کشت است + زود جز بوقت مرگ از دست + سبت است
بست و نهم شهر ذمی لجه مقدمه جهوری لال رو بکار شده حسب خواه و مفصل گردیده
و مقدمه سامی هم قالب است اگر حکم باشد برای نظیر نقل فیصله مذکور
باضابطه گرفته شود ج از وکیل پیر سنده هر چه فرمایند نمایندس در شب از شور
فریاد و غوک ترا خواب نمی آید ج آرمی س از ماده سردی جسم من پیر نالوان
در دمی کند علاجش چیست ج سفوف زنجبیل در روغن خردل و قدری انگور
انداخته بالندس در کشت خود چه کاشتی ج از زن س شگل که در باغ
و شنگه که زیر پل بود چه شد ج از دست خانصاحب کشته شدس بهین
که بر برگ خنا چیست ج عنکبوت است س برادر تو اندک گوگرد و بر
او و یه خارش می جوید الا میسر نمی آید ج اورا بگو که هر قدر ضرورت باشد
از عطاری من بگیر دس و قتی که از تو و شریک شمار دو کوب میشد خطا و سوازن
شد که دستگیر و مدد تو نکردم خطایم بهات فرمایند ج خاموش باش چرا
لاف میزنی نمیدانی که مستی که بعد از جنگ یاد آید بر کار خود باید زد س
از کدام دکاندار ملازم نایکار تو جنگ نموده است اورا بسته می برند تدبیر
ر بایش باید کرد ج جانان و نهایت سرکش و بد فعل است از ربائی او سزایش
بتر است س می شب وزیر علی از تو چه گفته بودند ج مصلحت بر رفتن سفر

۱۰ در کوه چک
 ۱۱ کوه سندی
 ۱۲ کوه گور
 ۱۳ کوه گور
 ۱۴ کوه گور
 ۱۵ کوه گور
 ۱۶ کوه گور
 ۱۷ کوه گور
 ۱۸ کوه گور
 ۱۹ کوه گور
 ۲۰ کوه گور
 ۲۱ کوه گور
 ۲۲ کوه گور
 ۲۳ کوه گور
 ۲۴ کوه گور
 ۲۵ کوه گور
 ۲۶ کوه گور
 ۲۷ کوه گور
 ۲۸ کوه گور
 ۲۹ کوه گور
 ۳۰ کوه گور
 ۳۱ کوه گور
 ۳۲ کوه گور
 ۳۳ کوه گور
 ۳۴ کوه گور
 ۳۵ کوه گور
 ۳۶ کوه گور
 ۳۷ کوه گور
 ۳۸ کوه گور
 ۳۹ کوه گور
 ۴۰ کوه گور
 ۴۱ کوه گور
 ۴۲ کوه گور
 ۴۳ کوه گور
 ۴۴ کوه گور
 ۴۵ کوه گور
 ۴۶ کوه گور
 ۴۷ کوه گور
 ۴۸ کوه گور
 ۴۹ کوه گور
 ۵۰ کوه گور
 ۵۱ کوه گور
 ۵۲ کوه گور
 ۵۳ کوه گور
 ۵۴ کوه گور
 ۵۵ کوه گور
 ۵۶ کوه گور
 ۵۷ کوه گور
 ۵۸ کوه گور
 ۵۹ کوه گور
 ۶۰ کوه گور
 ۶۱ کوه گور
 ۶۲ کوه گور
 ۶۳ کوه گور
 ۶۴ کوه گور
 ۶۵ کوه گور
 ۶۶ کوه گور
 ۶۷ کوه گور
 ۶۸ کوه گور
 ۶۹ کوه گور
 ۷۰ کوه گور
 ۷۱ کوه گور
 ۷۲ کوه گور
 ۷۳ کوه گور
 ۷۴ کوه گور
 ۷۵ کوه گور
 ۷۶ کوه گور
 ۷۷ کوه گور
 ۷۸ کوه گور
 ۷۹ کوه گور
 ۸۰ کوه گور
 ۸۱ کوه گور
 ۸۲ کوه گور
 ۸۳ کوه گور
 ۸۴ کوه گور
 ۸۵ کوه گور
 ۸۶ کوه گور
 ۸۷ کوه گور
 ۸۸ کوه گور
 ۸۹ کوه گور
 ۹۰ کوه گور
 ۹۱ کوه گور
 ۹۲ کوه گور
 ۹۳ کوه گور
 ۹۴ کوه گور
 ۹۵ کوه گور
 ۹۶ کوه گور
 ۹۷ کوه گور
 ۹۸ کوه گور
 ۹۹ کوه گور
 ۱۰۰ کوه گور

ترا سید ہم چرامادہ گاؤیش نیگی رمی ج نخوا ہم گرفت برادر تو پیو اید اورا
بدہ س دریاغ چمانی آئی ج ازخشیدن نزدبان دریا ہم وردست
لذا نمی آیم س وردست طفل تو چیت ج گلفشان س کلند تو چه شد
ج گم شد س انشاندہ برج چه کردی ج شخصی بردس موجب پردن
اعضا چیت ج بسبب ضعف س ازپردس بنی عاجزم چه کنم ج غفل کرد
سایده بران نہ س نیدانی کہ ازکفیدن لب گفتگو کردن سنے تو انم
ج بلی ازکفیدن لب تکلیف اش دیگر دوس کو تران کمانشستہ اند
ج دو برچتر و سہ برادہ س یکو ہم جد تو چه قدر گذشت ج نو دودنہ سال
س ورین عوض مروج چران ج زلوک بسیارست س دنیو لاسیان نعمت اللہ
بہ صحت مردم اکتش و بد فعل می باشد چرامانغ نمیشوی ج مجاکثر منع کردم الا
گفتم بنیالش نیامدہ لہذا مجورم اگر ترا یقین بنا شد تو ہم اورا بگو ج
شفیقا اگر گفتن تو اورا سودمند نشد مارا کہ می پرسد س پاشندہ شکست
ج شکست س چگونه شکست ج از صدمہ گاؤنرس چوب فروش ہیزم
می فروشد ج قیمتش مناسب دادہ بگیر س شہر دروگ گلی بول کرد
چہ نمودہ شود ج اورا بشکن و دیگر بیار س کدام کس گل آوردہ است ج
خر بندہ س زیر پلنگ چیت ج پوست مار س مارا ضرورت کو ب است
بجھن ج نزد شخصی خار کش ست و آنرا سیفرو شد اگر حکم باشد بیارم ج بیار
س بدوز ج چشم سوزن شکست چگونه دوزم س ہنوز زول تو تا خستہ
زفت ج زفت س برشتن زن بیوہ خارج مشو ہر قدر یافتنی ذمہ اوست

[illegible]

از من گیر ج بدو من پیش تو چه نهاده است ج آره و موها ن دانشکده من چرا
مثل زنان پر رخ پر ده ز بنوری آراستی بهر دارج می بردارم من در
ساغر چیست ج هیچ نیست من سر اسیمه چرا هستی ج از خوف تو
من خوابانیدن تو خوب شدن ج شد من ناخن گیسو و مو تراش تو چه شد
ج در جای افتاد من آنالیدن سگ ترا لازم نبود ج هر چه شد شد اکنون من
فرمانید من حسب الحکم بر اسه آوردن پاپوش نزد کفش دوز رفته بود
چرا نیاوردی ج باعث نشدن ملاقات من کدام کس ترا رویه فرستاده
است ج بهر کشور من خامه من چه شدن ج در قلند ان بچون میجویم من
یا بم من چشم احوال دستو کدام شخص است ج برادر من ساز من
کوری بر گوری نشسته ترا میخواند ج بگو که گفتم الا سنے آید من شمشیر خان
تیغ اجل خورده را هی ملک عدم شدند ازین واقعه نهایت افسوس و انگیزه
حال من است چه کنم و چه تدبیر سازم ج شفیقا از افسوس و گریه چه حاصل چنه
صبر چاره نیست منی دانند که هر ذی جائز اذا لفة شربت موت چشیدن است
من ضرورت روغن کتان بسیار دارم بنا بران براس آوردن روغن
تخم کتان نزد روغن فروش رفته بودم آدمی گوید که اسال سیلابی که
آمده بود در ان سیلاب چرخشت من آب بهر دچگون روغن کشیده شود
مهربانا اکنون چه تدبیر نمایم که روغن بدست آید ج شکسته خاطر شونزو
من است حسب ضرورت تو داده خواهد شد من برادر ا پدر تو دشمن تست
ترا دوچار شدن مناسب نبود ج غلطی شد من باعث شدن خون فاسد ترا

از من گیر ج بدو من پیش تو چه نهاده است ج آره و موها ن دانشکده من چرا
مثل زنان پر رخ پر ده ز بنوری آراستی بهر دارج می بردارم من در
ساغر چیست ج هیچ نیست من سر اسیمه چرا هستی ج از خوف تو
من خوابانیدن تو خوب شدن ج شد من ناخن گیسو و مو تراش تو چه شد
ج در جای افتاد من آنالیدن سگ ترا لازم نبود ج هر چه شد شد اکنون من
فرمانید من حسب الحکم بر اسه آوردن پاپوش نزد کفش دوز رفته بود
چرا نیاوردی ج باعث نشدن ملاقات من کدام کس ترا رویه فرستاده
است ج بهر کشور من خامه من چه شدن ج در قلند ان بچون میجویم من
یا بم من چشم احوال دستو کدام شخص است ج برادر من ساز من
کوری بر گوری نشسته ترا میخواند ج بگو که گفتم الا سنے آید من شمشیر خان
تیغ اجل خورده را هی ملک عدم شدند ازین واقعه نهایت افسوس و انگیزه
حال من است چه کنم و چه تدبیر سازم ج شفیقا از افسوس و گریه چه حاصل چنه
صبر چاره نیست منی دانند که هر ذی جائز اذا لفة شربت موت چشیدن است
من ضرورت روغن کتان بسیار دارم بنا بران براس آوردن روغن
تخم کتان نزد روغن فروش رفته بودم آدمی گوید که اسال سیلابی که
آمده بود در ان سیلاب چرخشت من آب بهر دچگون روغن کشیده شود
مهربانا اکنون چه تدبیر نمایم که روغن بدست آید ج شکسته خاطر شونزو
من است حسب ضرورت تو داده خواهد شد من برادر ا پدر تو دشمن تست
ترا دوچار شدن مناسب نبود ج غلطی شد من باعث شدن خون فاسد ترا

ترا کشیدن خون لبمیرا ضرور باید ج چه کنم شاخ کش میرنے آید س آواز
 سیل مے آید ج آری س این مردم چه میفروشند ج روغن خوک آبی
 س از گرفتگی آفتاب خبر داری ج نه س مادر پدر تو تر اے طلب
 ج میروم س ای زن در کنار تو طفل کدام کس ست ج پسند من
 س ریش او مانند غدا افشان ست بدین ج بلے س باعث و رهم
 کشیده شدن پوست چیست ج موجب سرماست س ابنه بوگرنه ج
 آری س موجب بو گرفتن چیست ج از سودیده نشده س اکنون
 ضرورت مهر کشیدن ست ج نیست س در میان گرفتن شیرا خارج
 از دور اندیشی بود چسپین نادانی چرا کردی ج هر چه شد از غلطی شد س
 از حال دل چشم خورده خبر داری ج مهربان و اقسام دل چشم خورده
 چون گل خشک پژمرده میباشد بلکه چشم رسیدن آفت جان میگرد
 س بر آشفتن سپاه بر زن پیر موجب چه بود ج باعث دادن و شنام
 س رنگ بریدن دستار ممکن ست ج ممکن ست س موجب گونہ گشتن
 در رنگ پریدن این مروزن باره چیست ج باعث نخوست بخت او
 س نان بستن ضرور ست ج ضرور ست س وجه دلنگ شدن و در گردانی
 تو از اقرار چیست ج سببی ست س در قالب زدن و دل کلان و دول
 کو چک باید ج باید س دمان بند بستن پسر ترا زیانست ج نیست
 س میگوئی نیست منع پسر انہی کنی ج میکنم لیکن بنیانش نمی آید
 س از پیش افکندن و حمله آوردن مرد پیر ضعیف را هر گونہ مناسب بود

سبب اینست که اول شمشیر
 گویند که بدان جامه
 کند و سبب اینست
 بنیم اول دفعه و اول
 نفعیست که از دست
 که بر زن باشد از
 شوهر و دیگر پاسبان
 دیگر باشد از آن یک
 که اول هم نام مست
 اتی که کشیدن
 جلا دادن و سبب
 چشم خورده و دیگر
 سبب اینست که
 باعث برودت
 دامن در زدن و سبب
 در اصل بخش بود
 عین مجرای جگر
 کرده اند و سبب
 در دل و سبب
 سبب اینست که
 دامن و سبب
 سبب اینست که
 سبب اینست که
 سبب اینست که

حج آرمی س از آیه از آنچه جراحی آورد حج اجرت خودی طلبد رسیده به دیار حج سیدم
 دمی آرم س نامه و دوست تور قزوین کلک گهر بار کیست حج نوشته دوست
 ولی ست س نامه محبت شهادت دوستی رسیده بهارستان آشنائی را تازه
 کرده دلم بطلعه او چون برگ گل تر شاو آب گردیده شکر این نعمت عظمی چه
 بجای آرم حج بیار بنیم بچه روشش منقار عند لیب خامه ترانه طراز در بهارستان
 دوستی ست س بر در جمیع حلیکه آفتاب به بلندی یک نیزه رسیده بود
 در آنوقت به تیره غسل بودم که از پس مکان آواز فسون ساز آن بنده نواز بگو شدم
 رسیده خواستم که از باوه ملاقات آن والاصفاست تلذذ شوم الاسبی چنان
 پیش آمده که رفتن نتوانستم ای همدم آن دم کجا میرفتی حج بیای غاری برای
 آوردن سیبی س فیاضانور شکم از آتش اشتها مانعی نخواهد حج اندیشه
 مکن خاطر جمع دارم از سر کار فیض آثار قبسه دو جهانی و کعبه جاودانی شیخ
 غلام صدافی بنظر مهربانی دو نان باقر خانی معرفت شیخ سبحانی عنایت شده است
 می آرم دست بشود بخور س غمیکه داری اگر بر دیگر بودی هرگز پوشیده نماندی
 آشکارا شدی چگونه پوشیده داری رخ داور سا جز داور س راز دل
 بلب آوردن بعید از دانش و در راز عقل ست س هر چه اوصاف فضل حسین
 و سید الطاف علی بلسان شیرین بیان آن نور عین شنیده بودم عند الملاقات
 زیاده از آن یا تم صحبت داشتن با چنین مردمان خوب ست عقل سنجیده و سیرت
 پسندیده دارند هر روز ملاقات شان ممکن است حج ممکن است س تا جیکه بر در ای اگر
 بر سرین داری و دیگری برای خود آری بعید نیست از یاری و وفاداری حج ای یارست آرم و بر

سر شهادت دارم من ضمیر گاه دیر روز از حضور شفیق نامزد علی خرد و مستد ازان دوست و دست
روشن گردانید از بیاضش صبح شادمانی پدید آمد اگر حکم باشد برای دوست دست و
ج مجاب گماست بیارن هم دیده دیده را از انوار او پرنور سازم من غر بانوار البته ازین
سر ایا خطا خطایه طور آمده از صد نمانش نه خون در جگر مانده نه آب در دیده امیدوار
از اخلاق خداوندی آنست که قلم معنوی بر ورق گنا هم کشند ج بخشیدم و معاف کردم
من روشن دلایم سآید که دلیر را از درد و فرقت آگاه سازم در نیاب راس آن
سعدن الطاف چیست ج مجاب احوال قسب بقا تل گفتن چه حاجت بر شمع حال
سوختن پروانه خوب روشن ست من نسیم چمن وصال تو دلم را شگفته و خندان کرد
امید از کرم تو چنان دارم که دوشب بنامه من باشی ج پیچیدن گردن از حکم تو ترک
اوست لکن مکاتم خالیست خوف و زوئیست من اسی مخزن اشتیاق بیان حکایت
تمامی ایام فراق چه سازم من دانه دل من دانم ج بلیمن هم از مفارقت تو
چنان بیقرار بودم که زبان را طاقتی نیست که شرح آن بیزان بیان سنجید من
دلبر ایولا یقین ست که در مقصدم از صدف امید کف آید از گردن و دعا غافل
مشون خدا کند که شاخ مطلب تو از خر مراد یار و رگ و دس هر که از بهر یاری در وی تو
رو نماید علاجش چیست ج جز شربت دیدار شفاست مریض عشق دشوار ست
من مجاز از جو زمیره نوا قمر بالیش عاجز و حیران اند و جز دعای بد و دیگر نمکنند و
برادر خرد داد صدا و اکثر آن ظالم میگویم که ای نگون بخت نمیدانی که در کشت
عمر تخم نیکی کاشت خرمن نیکنامی جمع ساخت و سهر که دانه بدی و دوزخ زندگانی
فتاند جز آنکه لعنت خدا بر و آید دیگر چه بلکه مقوله مولانا روم علیه الرحمه پیش او

گفتم مقوله از کفایت عمل فاعلی شود گندم از گندم برود و جوز جو + مگر بجاییش
نمی آید از حالش خبر داری یا نه ج مشتاقا ذکر او پیش من کن گوشت خردن یک
س لب تشنگان باده شوک را چرا از شربت دیدار سحر شارب نیکساز مرغ بیاعت مستها
بید و راه دور است پس محب پرور فیض گستر دلبری رشک قمر زلف او چون سنبلی تر
تیری میزند مژگانش بجگر بیانم می آید بوقت سحر گلگشت میکند زیر هر شجر گفت
باغبانم این خبر در حیرتم که حورست یا پری یا بشر برای شما به او میدهند دل مضطر
اگر بل آید تو هم برو ای برادر ج باش همراه تو میروم بشوق دیدار آن دلیلی و سبب تو بود
بنیم یک نظر س آتش بر حق حادثه در خرمن دل این نامراد افتاد و بغیر از عنایت و امداد
آن سر پا و داد صورت پناه و آئینه دل روحی نماید شعر بر آوردن کار امیدوارم
به از قید بندی شکستن هزار ج آشفته خاطر مشو عمان صبر از دست خود مگذار
بر رحمت حق نظر دار سفینه دل در گرداب اضطراب مینداز بکرم کار ساز کنشی امید تو
بساحل مراد میرسد شعر صیوری کنی اگر ترا دین بود که تعجیل کار شیاطین بود
من از دوری غریزم خورشید علی چون ذره بر خاک اندوه غلطانم باید دید تا کی
تشنه زلال مواصلت را به چشمه مراد میرسانند از تشریف آوردنش خبر داری
ج شاد باش از فضل خالق ارض و سما درین هفته از شفق امید خیم مقصد تو
میتابدس از جور گردون ناهنجار دیده خونبار عقل گشته جگر خون آغشته
در رنج گیر و یا تم لبسته پیوسته میباشم علائش چیست ج جز فضل حق داروی
نیست من جانما چشم تو چرا قطره زن اشکها چون کواکب باین حادثه سین بر کنش
و دیده پر آب و تاله بر لب ج نمیدانی و خبر نداری که یارم از من روانه رفت و

خاتمه و نظم

رسیده باین صفو چون خاکسار همین سست کافی زیاده مگو ز غوغای مردم شنیدم پیس گوش و لم چون رسید این ندا چو از صفو و سطر گیر می خبر زاریم طاقت نه تاب و توان عبثت دامن ترویر می گسترند که تازه نده داری تو محفوظ دار	این گفت آندم دل بوقار مناسب که از طبع نایب جو گر گویند اشتها ص با هر کس بر گاه حق مشک کرد و داد برون از خطا نیست ای پسر که فضل خدا را نایم بیان شکاری نه جز عیب دیگر زند ز آفات و از کید این روزگار	کن این سخن را ختم عبد الغفر کلاش پسندیده آمد مرا بطفلا تم کسیر شل این کتاب بگفتم که این سست فضل خدا مرا و شگای در نیکار نیست همیشه مرا از زبان مسود بلرز داز و من را و دم چو بید مد و گار من شو تو ای کردگار	به طفلان وی شوق دال تحیر قلم را گرفتیم با نیکبش ترا یقین هست که ز ناز و کایا ب و گردن بجای این فن و سن کب بجز رحمت حق هد گار نیست نگهدار از لطف خود یا و دود خدا عیب جورا کند تا امید بحق شد وین دال کبار
---	--	---	--

تاریخ تصنیف از عاشق شفیق المذنبین جناب چو و صهری ریاض الدین صاحب

شد چو از عبد الغفر ز آروی بی غم
بهر طفلان وستان نسخه تعلیمیه
بی تکلف استم تارینی بگفتا آرزو
بهر تعلیم عزیزان

تتمه نظم

درین مصلحت مشوره خواه ام	اگر که باشد بگیم ختم	مرا هم دل	ع از خ پسند آمده آ
--------------------------	----------------------	-----------	--------------------

۷۱۹

ز حال دلبر تو هستم آگاه نیدانم چه گویم اسم آن ماه چشمشیر ستم کردی و لم ریش مردو جان بازیت باشد آشکارا باین حال چه میگوئی بگو تو بگفت از من کس کافیت کافیت رحیمایر خدا بیم نظر کن بفضل خود پدر هم مادر مرا	که مشایقیت رفت آن ماه ز نام او نه واقف هم نه آگاه چه کردی بادل ای بگفتش تراس می شناسم هم تو دارا مناسب هر چه دانی زود ترگو مگر گفتن ترا یک چیز بایست بفضل خویش رحمت نه در کن بخش ای مالک پروردگار	ز قریب من جز پیر نمی خاهم که آنی شایع شفیق ما از لطف مهرانی مرا از دستان یکدست بدار شنیده این سخن شادو شتم که یا از کرم جانم کن شادو زود رخ ایندا محفوظ باشم	بهر پیر و پادشاه بهر شاد و پادشاه تو بجای مرا از گشت پادشاه بهر خورشید میان جد بسم ز اولاد مکاتم را کن آباد طفلی مصطفی محفوظ باشم
--	--	--	--

الحمد لله المنه که این رساله نسخه تعلیمیه بآه شعبان المعظم ۱۳۸۷ در مطبع قیومی طبع شد

CALL No.

ACC. No. 4191

AUTHOR

TITLE



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

